

چگونه می توان به ماهیت یک حکومت "تمامیت گرا" پی برد؟

عباس محمدی اصل

اصطلاح تمامیت گرایی (Totalitarianism) که بدو آبه سال ۱۹۲۵ میلادی توسط جوان جنتیله (Gentile)، فیلسوف فاشیسم ایتالیایی به کار رفت و سپس به وسیله موسولینی تثبیت شد؛ مبین حکومتی است که تمایل دارد همه جوانب زندگی جامعه را فرا گیرد، آن را به اختیار خویش هدایت کند؛ مرز میان رفتار معمولی و جرم را مبهم بگذارد تا بتواند در همه عرصه های زیست فردی و جمعی مداخله نماید؛ شن و پایگاه آدمیان و حتی جان آنان را به اداره راس حکومت واگذارد؛ هسته های سنتی و مدرن مقاوم در برابر مطلق گرایی را از صحنه روزگار بزداید و بالاخره بامیدان دادن به نیروهای اطلاعاتی و نظامی و انتظامی، تا آنجا پیش رود که آنان علاوه بر ارباب و آدمکشی، به وظیفه نظریه پردازی و علم پروری نیز روی آورند.

اما مارکس در تحلیل خاستگاه پدیده ای این پدیده که عمدتاً وجسی شرقی دارد، به نظریه وجه محقر تولید آسیایی اشارت می کند. به عقیده او کنترل آب در مشرق زمین که در آن درجه تمدن، بسیار پایین و وسعت خاک، بیش از آن زیاد است که همکاری داوطلبانه را در زندگی وارد کند؛ دخالت قدرت متمرکزکننده حکومت را ضروری ساخته است. پس بنابه رای مارکس این لزوم کنترل آب بود که سبب تولد دولت در آسیا شد و این خصلت پراکنده اقوام آسیایی و تجمع آنها در دهکده های خودبسنده (که کشاورزی کوچک را به صنایع دستی خانگی پیوند می زد) بود که دوام درازمدت آنها را ممکن ساخت. این در حالی است که از نظر مارکس، ویژگی ساخت اجتماعی آسیایی نه تضاد طبقاتی، به مفهوم غربی؛ بلکه استثمار و بهره گیری دولت یا طبقه دیوان سالار از تمامی جامعه است. در اینجا انگلس به عامل دیگری تحت عنوان دیرری و دوری و تقابل منافع ملی نیز در راستای تکوین استبداد شرقی اشاره می کند. به عقیده انگلس دوری و انزوای کامل جماعات

(کشاورزی) از یکدیگر که در سراسر کشور علایق متضاد با علایق مشترک پدید می آورد، اساس طبیعی استبداد شرقی است و از هند تا روسیه، این شکل اجتماعی در هر جامعه که وجود دارد، همواره استبداد را نیز ایجاد کرده است و در وجود استبداد هم مکمل خویش را یافته است.

به این ترتیب روشن می شود که تمامیت گرایی اولاً پدیده ای اجتماعی است؛ چنانکه به عنوان نمونه انگلس تأکید می کند نه تنها دولت روسیه به طور کلی؛ بلکه حتی



رایش سوم آلمان (دوران هیتلر) و حکومت شوروی در دوره استالین نمادهایی واقعی از حکومت های تمامیت گرا محسوب می شوند.



شکل خاص آن یعنی استبداد تزار، در هوا معلق نبوده و محصول جبری و منطقی شرایط اجتماعی روسیه است. ثانیاً بدیهی است که پدید آمدن تمامیت گرایی، صرفاً ناشی از اراده معطوف به قدرت نبوده؛ بلکه تکوین و استمرار آن در جهان شرق نشان از هوشمندی کنشگران اجتماعی این جوامع به منظور طراحی شیوه ای از زیست سیاسی، اجتماعی دارد که وفق آن، عقل در تاریخ به سمت کمال حرکت کند. به همین جهت نیز مارکس که پس از مطالعه هند به مطالعه چین و روسیه هم پرداخته بود؛ اصطلاحات "نیمه شرقی" و "نیمه آسیایی" را درباره روسیه به کار برد که این بر خلاف آنچه بعدها بعضی خواسته اند و انمود کنند، مربوط به موضع جغرافیایی آن کشور نیست؛ بلکه در اشاره به سنن، نهادها، خصلت و شرایط آن جامعه است و سرانجام این موضوع شایان توجه است که هر چند تمامیت گرایی می تواند هم از سوی دولت و هم از سوی دیوان سالاری در جامعه اعمال شود؛ لیکن دیوان سالاری نوع شرقی نه چونان طبقه ای مستقل که خود تابع دولت مطلقه و آن هم نه در پاسخ به نیازهای جدید، که در واکنش به ناهماهنگی بخش های گوناگون اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی شرق پدید آمد. به این لحاظ است که لنین می گوید دیوان سالاری دیرینه اصلی دارد: بورژوازی گسترش یافته به یک دستگاه دیوان سالار، نخست دستگاه نظامی و سپس دستگاه دادگستری محتاج بود. ما (روسیه) این را نداریم؛ بلکه دیوان سالاری ما ریشه دیگری دارد؛ این ریشه عبارت از خصلت جدان هم و پراکنده تولیدکنندگان کوچک، فقر، نبود فرهنگ و جاده، بی سوادی، فقدان مبادله بین کشاورزی و صنعت، ضعف ارتباطات و تأخیر متقابل این عوامل بر یکدیگر است.

بر این پایه، نمودهای عمده تحقق تمامیت گرایی در تاریخ معاصر جهان شامل ایتالیایی موسولینی، آلمان هیتلری و اتحاد شوروی استالینی است؛ تا جایی که تروتسکی مدعی می شود استالینسیسم و فاشیسم

علیرغم تفاوت های ژرف در مبادی اجتماعی، دوروی یکسکه اند و در بسیاری از ویژگی هایشان از همانند های فوق العاده ای برخوردارند.

در هر حال، از رهگذر مطالعه تطبیقی این سه نظام می توان اصول محوری حکومت تمامیت گرا را به وضوح دریافت. اولین اصل حاکم بر این حکومت، از این نگره عبارت از اصالت رهبر فرهمند است. در واقع به نظر "وبر" رهبر فرهمند کسی است که صفاتی فوق انسانی دارد و به هر صورت این صفات دارای چنان برجستگی هایی است که دارنده آن را به صورت فرستاده خداوند یا مرد تقدیر معرفی می کند. از نظر "وبر" ممکن است این صفات، صورت ظاهری بیش نباشند و رهبر تنها به داشتن آنها تظاهر کند؛ اما مسئله مهم این

در یک حکومت تمامیت گرا، تعهد

رهبر به ترویج هدفی یگانه در

سطح جامعه است که در نتیجه آن،

قوای مقننه، مجریه و قضاییه،

منقاد رهبریت می شود

است که او بتواند به توده مردم بقبولاند چنین صفاتی را دارد و لذا تعریف "وبر"، حقه بازان، یعنی کسانی را که نقش چنین رهبرانی را نیز بازی می کنند، در برمی گیرد. دستاورد رهبر فرهمند هم در این راستا دو چیز است: اولاً برای چنین رهبری، اخلاق مطلق وجود ندارد؛ چنانکه لنین در سال ۱۹۲۰ میلادی خطاب به کمونیست های جوان گفت اخلاق مایکسر به تابع منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریاست... و مابه اخلاقیات جاودان عقیده نداریم. ثانیاً رهبر فرهمند اساساً جاننشین ناپذیر است؛ به طوری که هیتلر همواره به فرماندهان خود متذکر می شد باید در نهایت فروتنی از خودم به عنوان عامل نیایی نام ببریم. من جاننشین ناپذیرم... و سر نوشت رایش تنها به شخص من وابسته است.

بدینسان دومین اصل حکومت تمامیت گرا؛ تعهد رهبر به ترویج هدفی یگانه در سطح جامعه است که نتیجه آن، بروز چند اتفاق است: اولاً در این شرایط نظام مقنن و قضایی و اجرایی، منقاد رهبریت می شود؛ ثانیاً عدم تعهد نسبت به حفظ ثبات فرایند قانون رواج می یابد؛ ثالثاً تفسیر دلخواه ایدئولوژی رسمی در عرصه خدمت و خیانت آحاد جامعه و مجریان آن، مکانیزم های تشویق و تنبیه را غیر قابل پیش بینی می سازد؛ رابعاً جهانی

کردن هدف یگانه حکومت به منظور تسلط بر کلیه جوامع در دستور کار قرار می گیرد و بالاخره خامساً کاربرد گسترده خشونت سازمان یافته برای نابودی یا به راه آوردن مخالفان و ایجاد روحیه تشریک مساعی اجباری توسط نیروهای نظامی و انتظامی و پلیس معمولی و مخفی تا آنجا راه افراط می پیماید که یحتمل دوستان دیروز را هم به تیغ مصلحت امروز گردن می زند.

در پرتو همین روش هاست که سومین اصل حکومت تمامیت گرا تحت عنوان کنترل قلمرو زندگی و اخلاق خصوصی رقم می خورد. در این زمینه "جنتیل" معتقد است در حکومت تمامیت گرا هیچ چیز خصوصی وجود ندارد و در برابر عمل دولت، هیچ حد و مرزی نیست. در حکومت تمامیت گرا به نظر می رسد که دولت فرد را می بلعد و آن آزادی را که باید در برابر هر قدرت محدودکننده ای گذاشت، در داخل قدرت جذب می کند.... اما می توان نقطه مقابل آن را گفت؛ زیرا در این رهیافت دولت عبارت است از اراده خود فرد در وجه عالم و مطلق خویش و لذا دولت را می بلعد و از آنجا که قدرت مشروع نمی تواند فراتر از اراده واقعی فرد بسط یابد؛ پس قدرت کاملاً در آزادی مستحیل می شود. بدینسان مطلق گرایی وارونه می شود و به صورت بر نهاد خود ظاهر می شود و لذا دموکراسی مطلق حقیقی آن نیست که در پی محدود کردن دولت باشد؛ بلکه آن است که هیچ هدی برای دولت قایل نشود.

در نهایت چهارمین اصل حکومت تمامیت گرا عبارت از کسب مشروعیت حکومت بر اساس تأیید ظاهری توده و بسیج توده ای است. در این حیطه اگر کارکرد ایدئولوژی تبلیغی حکومت تمامیت گرا به سامان رسد، اولاً مشروعیت حکومت و رهبری حادث شده و ثانیاً بی حساسی اخلاقی توده از این رهگذر زمینه ساز استفاده از توان آنان در راه تحقق امیال بی حد و حصر تمامیت گرایی خواهد شد. در واقع موسولینی از همین روزن معتقد است "ظرفیت انسان نوین برای ایمان داشتن نامحدود است. هنگامی که توده ها در دست من مثل موم نرم می شوند و هنگامی که ایمان آنها را برمی انگیزم.... احساس می کنم که بخشی از آنها هستم. با این همه در من احساس زندگی ناخوشایندی همواره باقی می ماند؛ احساس خست زن نسبت به گلی که از آن خست می زند. مردم می توانند دیکتاتور را دوست بدارند؛ مشروط به آنکه توده ها در عین حال از او ترس هم داشته باشند. جمعیت، مرد نیرومند را دوست دارند؛ زیرا جمعیت مانند زن است.

بر پایه این استدلال است که حکومت تمامی گرا کلیه

شئون اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را قبضه می کند تا در این حصار شهروندان خوبی پرورش دهد که اساساً نه گفتن را بلد نباشد. به همین جهت نیز انسداد فرهنگی و ارتباطاتی هر چند موجبات دوام نسبی حکومت تمامیت گرا را می افکند؛ تا جایی که کویلیز مدعی می شود کرملین آنقدر زیرک بوده که مردم را از شنیدن فرستنده های بزرگ جهان محروم کرده و تنها وسیله گوش دادن به ایستگاه های محلی را در اختیارشان گذاشته است؛ لیکن این امر در درازمدت با تشدید ارتجاع، حکومت تمامیت گرا را از تکیه بر فرایند بویای جهان باز خواهد داشت.

به هر تقدیر اما، به نظر می رسد که در جهان معاصر امکان حدوث تاریخی حکومت های تمامیت گرا رو به

حکومت تمامیت گرا کلیه شیون

اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و

فرهنگی را قبضه می کند تا در

این حصار شهروندانی را پرورش

دهد که "نه گفتن" را بلد نباشند!

انحطاط دارد و دیگر منطبق ارتباطاتی فرهنگ معاصر جهانی، حضور خودکامگی های بی حد و حصر حکومت تمامیت گرا را بر نمی تابد؛ اگر که در این میان، تقابل ناهمسانی فهم از تز آزاد خواهی مردمی و آنتی تز دیکتاتورانه تمامیت گرایی، در خردمندی سنتز جامعه بشری آینده تحقق یابد.

منابع:

- Arendt, H.; 1973; The origin of Totalitarianism; New York.
- Daniels, V.R. (ed.); 1972; The stalin Revolution: Foundation of soviet Totalitarianism; Lexington.
- Freund, J.; 1968; the sociology of max weber; Harmonds worth.
- Qunger, Al.; 1974; The Totalitarian Party; London
- Shapiro, L.; 1972; Totalitarianism; London
- Wittfogel, K.A.; 1957; oriental Despotism: A comparative study of total power; New Haven.